شعر و زبان رمزی

جودةالنصر، عاطف

محبتی، مهدی

وقتی که از شعر سخن می‏گوییم‏ شایسته است نگاهی نیز به مرز و سرشت آن بیندازیم؛چیزی که در نظر قدما بیشتر وزن و قافیه محسوب‏ می‏شده است.

در تعریف پیشینیان که بیشتر ساختار خارجی شعر را در نظر داشتند بار سنگین نظمی مقفا و موزون نیز تحمیل شده است.شاید این مرزبندی‏ غیر دقیق همان چیزی باشد که ارسطو را به وضع مبدأ«محاکات»برای شعر کشاند و او را در زمانهء خویش از مردم‏ روزگار رنجاند.زیرا به نظر او،مردم در نامیدن شاعران،به اصل مهم‏ «محاکات»توجهی نمی‏کردند و بی‏آنکه‏ بین«محاکات»و«غیر محاکات»تمیزی‏ قائل شوند فقط متوجه عروض‏ می‏شدند.این عادت چنان در ذهنشان‏ رسوخ کرد که هر گاه گفتاری طبی یا طبیعی را به صورت منظوم ببینند واضع آن را شاعر می‏نامیدند.ارسطو با وضع این میزان-محاکات-میان هومر و امپدوکلوس تفاوت می‏گذاشت‏ اگر چه کلام هر دو وزن مشترک داشت.

هومر را به حق می‏توان شاعر نامید حال آنکه عنوان طبیعی‏دان برای‏ امپدوکلوس برازنده بود تا عنوان‏ شاعر.(1)

در نظر قدما عموما شعر مقابل نثر انگاشته می‏شد و کشف نقصان مسأله- شعر برابر نثر-از ذهن وقاد بعضی‏ رمانتیکها تراویده بود که این تقابل را درست ندانستند و خلط و التباسات‏ زیادی را در آن نمایاندند.شعر چنان که‏ کلریج( egdireloC )می‏گوید فقط برابر دانش قرار می‏گیرد،در حالی که‏ نثر مقابل«ایقاع»و چنان که رسیدن به‏ واقع موضوع علم است رسیدن به لذت‏ موضوع شعر است.(2)

از دیگر سو طبیعی بود که رمانتیکها در جست و جوی جوهر و ماهیتی برای‏ شعر باشند تا شعر را از سادگی و برگشت به عناصر و قوانین اولیه‏ای که‏ سرشت ما را می‏سازند جدا کنند و شعر بتواند در ذات خویش احساس و نیرویی پیدا کند که به کمک صور خیال،در یک تجلی واحد و در انواع‏ تأثراتی که پاکساز مشاعر ماست، حقیقت را بنماید.کلریج می‏گوید که‏ روح حقیقی شعر در تجسم اشیای‏ مادی محیط ماست که ظهور می‏یابد و منزلت شعر در اینجا منزلت گیاهی‏ است که در خاک و خاشاک پیچیده‏ است اما در حقیقت مژده بخش رویشی‏ فعال و نشاط بخش در درون آن‏ است.(3)

در تقابل با گفته کلریج می‏توان‏ چنین گفت که جهان یک موجود عرضی نیست بلکه به حق جایگاه‏ نهایی مفروض ما و جولانگاهی است که‏ موجودات با آگاهی رشد می‏کنند.از یک سو گهواره‏ای است که در آن اشیا و مواد خویش را امتداد می‏بخشند و از دیگر سو محل پرواز و پیکارهای‏ انسانی‏ای است که به هستی معنا و مفهوم می‏دهند،جهانی که در یک‏ لحظه هم ما را می‏راند و هم به خود می‏خواند،زادگاه اصیلی است که در آن شعر با تمامی توان نمود پیدا می‏کند.

هرگز نمی‏توان شعر را مجرد از هستی تصور کرد مگر در پیکر شعری‏ خاموش و سرد که همبستگی و وابستگی معنی دار اشیا را از هم‏ گسسته و وقایعی را که موجب روند حرکت زای آفرینش می‏گردد نادیده‏ گرفت،زیرا لازمهء چنین تصوری رسیدن‏ به نوعی تعطیل خیال و دریافته‏هاست.

گروهی دیگر از منتقدین به این‏ نتیجه رسیدند که بعضی از رمانتیکها مانند شلی( yellehS )و وردورث‏ ( htrowdroW )فلسفه عمیقی را در شعر مشاهده کرده‏اند که به وسیلهء آن‏ به ماورای طبیعت راه برده‏اند و به دلیل‏ همین اعتماد رمانتیکها بر خیال و بسندگی‏اشان به حقایق مخصوص‏ یافته‏های شعری،علت و معلول را در جهان به فراموشی سپرده و بصیرت‏ نیروهای پوشیده و پیچیده درون را جایگزین آن ساختند.(4)

شعر فقط در برون ریزی سریع‏ احساسات و عواطف ماهیت حقیقی‏ خود را نمی‏یابد؛چنان که این ماهیت‏ فقط در نشاطهای خیال آمیز،یا در عشق به حق و زیبایی،یا در تحقق‏ بیشترین قدر ممکن لذت و بهره‏وری‏ نیز نیست،همه اینها جزء ماهیت‏ شعرند اما هیچ کدام به تنهایی‏ نمی‏توانند بنیانگذار طبیعت نهایی‏ شعر قرار گیرند.

با وجود مسأله‏ای این چنین پیچیده‏ و پوشیده،چاره‏ای نیست جز اینکه یک‏ بار دیگر برای کشف و شناخت این‏ ماهیت به تحلیل انتولوژیک شعر بپردازیم.

تحلیل هایدگر از این قضیه در تعریف طبیعت ذاتی برای بازشناسی‏ شعر توجیه کنندهء نظر ماست.او معتقد است ماهیت شعر بر بنیادی استوار است که آن بنیاد را«تمامی اشیاء در کینونت خویش و بر سرشتی که شی‏ء بر آن تکون یافته»می‏نامد.(5)موجود آنگاه که به این تکوین و تکون رسید از آن جهت که هست اثبات می‏شود و چون شعر برای بنیادهای مکنون وسیله‏ ارتباطی است،بر این اساس ارتباط شعر با هستی آشکار می‏گردد.در وهلهء اول اشارتها و نشانه‏های ممتازی که‏ شاعر در هستی برمی‏گزیند تا راهنمای‏ خویش قرار دهد؛استقبال شاعر از این‏ اشارات،در حقیقت نوعی افاضه تازه به‏ وجود است.و دیگر تأویل آرزوهای‏ 4 L مردم و این تأویل در نزد مردمان به‏ صورت گفته‏های شفاهی و اساطیر موجود است که شاعر توسط آن جریان‏ رشد آن را تا مرحله تکون به تمامی‏ یادآوری می‏کند و آنگاه که این صدا خاموش یا خفته می‏گردد،مردم به‏ کسی نیازمند می‏شوند که شرح و تأویل این آرزوها را بر عهده گیرد.

بر این مبنا شعر تنها مظهری‏ فرهنگی یا تعبیری از یک روح فرهنگی‏ نیست.شعر،هنر همراه انسان در زندگی،حماسهء فوران روح و یا تسکین‏ موقت دردهای او در زندگی نیز نیست، بلکه بنیادی است که تاریخ حیات روح‏ آدمی را در خود ثبت کرده و نامی است‏ که پس از شکافتن پوسته‏ها ره به سوی‏ درون و ماهیت زندگی و تاریخ می‏برد؛و چون شعر بیدارگر آرزوها و نمایانگر واقعیتهای متعالی زندگی است،این‏ انگیزه را در رویارویی با واقعیت ملموس‏ زندگی که تکیه‏گاه ماست،به چنگ‏ می‏آورد.

بنابراین شعر در نظر هایدگر بازیچه‏ای نیست که بعضی مدرسان با خیالی خوش و آسوده توان سرگرمی با آن و وضعش را داشته باشند.شعر اگرچه به صورت بازیچه در آمده و ظاهرا وسیلهء سرگرمی است اما با آن فاصله‏ای‏ زیاد دارد.زیرا بازی و سرگرمی چنان‏ انسان را مشغول می‏سازد که خود را از یاد می‏برد در حالی که شعر انسان را به‏ سرشت اصیل انسانی خویش‏ برمی‏گرداند و او را به آرامشی پیوند می‏زند که همراهی با آن،حرکت و پویایی را در جمیع نیروها و وابستگیهای انسان به حیات به ارمغان‏ می‏آورد.شعر اطمینان آدمی به‏ خیالاتی که زاده«تن پروری»و بی‏فکری آدمی باشد،نیست.

جدا از این مسأله می‏توان گفت که‏ شعر هندسه و تعبیری زیبا شناسانه‏ است که بین کلمات متعالی و بلند و آرزوهای مردم،اتصال و یگانگی ایجاد می‏کند که این دو هیچ کدام جز به‏ زبان رمز لب نمی‏گشایند.معنای این‏ که ماهیت شعر اساس ماهیت کلمه‏ می‏باشد آن است که ریشه اسطوره‏ای‏ نخستین متعلق به کلمات است و به‏ عبارت دیگر ریشه بنیادی لغت که در اسطوره است در ذات خویش شعری‏ است و رنگ و بوی شعر دارد و به خاطر همین نامگذاری شعری‏ای که آکنده از مجازها و رمزهاست،انسان اولیه، الهه‏های خویش را به وجود آورده و رب النوع‏های خود را ستوده است و از مبنایی که اشیاء به آن نسبت داده‏ می‏شوند،پرده برداشته است.اگر جان‏ ما هوای آن را داشته باشد که جهان را گاهی به نگاهی ببیند و پرده از راز آفرینش برگیرد،جز از طریق‏ انگیزشهایی که شعر می‏آفریند امکان‏پذیر نیست.و روشن است که‏ وجود شعر لازمه بقای ذات ما در هستی است.بنابراین برای ایجاد و رسیدن به این اسرار،ناگزیریم به‏ گونه‏ای شاعرانه و توسط رمزها و نشانه‏ها آنچه که از هستی و ماورای آن‏ به سراغمان می‏آید بشناسیم و بکوشیم‏ حد فاصل بین دو سنخ سخن رمزآلود را دریابیم،شیوه‏ای که توسط آن از آسمان به زمین فیض و بشارت می‏رسد و گونه دیگری که زبان مردمان آن را پی‏ می‏ریزد و از خود می‏سازد.و چون شعر در«نمط عالی»اش کلامی است که‏ نردبان زمین و آسمان است و در یک‏ لحظه هم پیام‏آور ملکوت و هم صدای‏ آمال انسانی است،از خلال این دو به‏ ذات پوشیده و مرموز هستی پی‏ می‏بریم زیرا که شعر به کمال نمی‏رسد جز آنکه توسط رموز و نشانه‏ها صیقل‏ خورده و نمایان شود.می‏توان گفت که‏ مبنای شعری رمز یا مبنای رمز شعری‏ جز اساطیر و مجازات و تصاویر استعاری‏ و نشانه‏های زیباشناسانه و ظروف‏ تخیل و تأمل به صورتی عام و کلی،چیز دیگری نیست.

به سبب وجود رمز شعری، نویسندگان،میان شیوه‏های سه گانهء دلالت(نشانه،صورت تخیلی و رمز) فرق می‏گذارند.بدین ترتیب که‏ «نشانه»و«صورت تخیلی»(اگر چه‏ عموما در این مسأله که از نمادهای‏ پیدا به چیزهای نهان رهنمون‏ می‏شوند،مشترکند)در اینکه نماد پیدای آنها(که خود راهنمایی برای‏ رسیدن به ناپیداهاست)در حوزه‏ صورت تخیلی جزء امور محسوسی‏ است که می‏تواند جایگزین اشیای‏ غایب یا غیر حقیقی گردد،در حالی که‏ وظیفهء نشانه‏ها کشاندن جان و روان‏ ماست از نمادهای پیدا به نمودهایی که‏ از حس و لمس پوشیده و پنهانند، تفاوت دارند.از همین جا می‏توان حوزه‏ نشانه‏ها را گسترد؛هر چند در حقیقت‏ گسترده‏تر نیز هستند زیرا توسط نشانه، می‏توانیم بر اشیاء معانی و هر چیزی‏ که مورد اشاره قرار گیرد،رهنمون‏ شویم.(6)اما در حوزه رمز فقط از طریق‏ صورتهای پیدا نمی‏توان به امور کلی‏ فوق محسوس رهنمون شد،بلکه رمز دربرگیرندهء شیوه‏ای ثابت در چگونگی‏ صورتهای حسی است.در اینجا رمز از نشانه جدا می‏شود چون می‏تواند مظهر دلالتهای صرف ذهنی قرار گیرد در حالی که صورتهای تخیلی که به شکلی‏ فزاینده دارای حالتهای حسی و عینی‏ است،ظهور می‏یابد.رمز از اشارت و صورتها جدا می‏شود چون واسطه العقد امور محسوس و محدود به نامحسوس‏ و نا محدود است و به همین جهت رمز می‏تواند دربرگیرنده هر دو مقوله قبلی‏ شود.علت پیچیدگی رمز آن است که‏ حاوی صورتهای متداخل در پیوسته‏ بسیار است.این صورتها در ذات و جوهر استعاره گونه و ابزاری برای‏ رسیدن و پیدایش حقیقتند.

رمز شعری چنان که وارد پافورد ( draW droffaP )می‏گوید در یک‏ زمان دربرگیرنده دو جهت است: نخست نظام مثالی عالم که جز توسط خیال ادراک نمی‏شود و دیگر آنچه که‏ استوانه تجارب مادی ما را تشکیل‏ می‏دهد و این تعارض جهتها به صورت‏ یک قالب دوگانه و دور از هم در شعر آشکار می‏گردد که پیوسته می‏کوشد تا جهت و صورتی یگانه به خود گیرد.(7)

وجوه تفاوت و تشابه اسطوره،رمز و صورتهای خیال را نیز نباید از نظر دور داشت؛اسطوره به سبب وجود تصاویر آن که از مرز امور دنیوی‏ ( enadnumrepuS )می‏گذرد از مرز جدا می‏شود و آن نظام فرا دنیوی ناکجا آبادی است که رمز قدرت و گستردگی‏ نورافشانی در آن را ندارد و چنان که رمز را صورتهای سرشار و برانگیزنده‏ می‏سازند و نیز اسطوره آنگاه که توسط هسته‏ای از صورتهای رمزی به هم‏ پیوسته عمق و گستردگی می‏یابد، برخوردار از این سرشاری و انگیزش‏ می‏گردد.ویژگی اسطوره خلق نظام‏ خیالی یا کوششی خلاق برای تکرار برهه‏هایی است که منجر به پی‏ریزی‏ نظام آرمانی می‏شود که معارض نظام‏ دنیوی و موجود است،تفسیرگر کمال‏ عالم مثالی است که رمز بدان سو رو دارد و گسترنده درون همین عالم‏ عینی و محسوس است که در آن انواع‏ صورتهای خیال پیدا و گسترده‏ می‏شوند.به همین جهت تمیز قلمرو اسطوره به شکلی قاطع از قلمرو شعر گاهی بسیار مشکل می‏شود.به ویژه در بعضی اشعار که آفریننده تعابیری گیرا و گسترده‏اند و بوی خوش خیال آنها را پرورانده است.

پیداست که نشانه‏های استعاری در ذات خویش شعری‏اند و ترکیبات‏ مجازی درون شعر مبدأ اساسی‏ای‏ هستند که پایه‏گذار سایر صورتهای‏ تعبیرند،همانها که در صورت‏ شکوفایی،انواع به هم پیوسته‏ استعارات را پی‏ریزی می‏کنند.

نمی‏توان توصیف زیباشناختی‏ کاملی از شعر ارائه داد مگر آنکه نخست‏ این تصورات را در باب آن مطرح سازیم. تصوراتی که بلاغت اسلامی در طول‏ تاریخ همواره بدان چنگ یازیده و خویشتن را از آن سیراب ساخته است و اگر ما بتوانیم توصیف درستی از کلماتی که در شعر رمزی به کار گرفته‏ شده،ارائه دهیم می‏توانیم بگوییم که‏ این کلمات چنان با اشارت مجازی‏ آکنده‏اند که ابهام و ایهام آن بسی‏ بیشتر از روشنی و وضوحشان،و پراکندگی و گسستگی‏اشان بیشتر از انسجام و پیوستگی‏اشان است.اگر اشارات مجازی از نقطه نظر منطقی و عملی به منزلهء انحرافی است که مانع‏ رشد آگاهی و موجب کساد تجربه‏ است،اما این اشارات در شعر همراه و یاور ماست تا بتوانیم اعماق تجربیات‏ شعری را با گسترش ظروف تجربه و با چشمداشت مقصود دوباره زنده سازیم؛ کاری که موجب ازدیاد تجربیات ما در ادراک حقیقت موضوع است و یا خود به عنوان جایگاهی برای استحکام و 4 L تقویت برداشتها و بینشهای ما قرار گیرد.از سوی دیگر از طریق همین‏ اشارات مجازی،موضوع در طی‏ نظریات به هم پیوسته و در عین حال‏ متفاوت برای ما حاصل می‏شود و لزومی نیست که ما هر پدیده‏ای را نخست ببینیم و در نهایت آن را مطرود ساخته و این همه راه طی شده را دوباره‏ طی کنیم.(8)

وسیر( reissoV )رمز شعری را چنین توصیف نموده است که این رموز نوعا:

«فردی و جهانی‏اند،بومی و عالمگیرند،زمانمند و بی‏زمان‏اند،هم‏ پر و بال و هم پرواز روحند،ادراک پذیر و متعالی‏اند،بر بی‏نهایت و رنگارنگی‏ خیال و رهایی زندگی گشوده‏ می‏گردند و تراویده از خیالها و اندیشه‏های زیبا و بدیعند».(9)

وصف و سیر از رمز شعری همان است‏ که ما آن را مبدأ استحکام و رنگارنگی‏ توأمان رمز شعری می‏نامیم،(چیزی که‏ اساس پیدایش آن نیز هست)و ما به‏ این مبدأ پیدایش مبنای«تراکم‏ مجازی»را نیز می‏افزاییم.همان که در تداخل صورتها و نفاذ و نفوذ گروهی بر گروه دیگر و تداعی آن در شیوه‏ای‏ زیباشناختی،به صورتی یگانه و بین‏ جزئی محسوس و کلی منتزع و مجرد، کشف و مشاهده می‏گردد و به عبارتی‏ دیگر می‏توان گفت که صور تراکم‏ مجازی آنگاه هویدا می‏گردند که به‏ ترکیبات رمزی حواله شوند و وجودی‏ دو گانه داشته باشند صورتهایی که از سویی اساس وابستگی به اشیاء عینی‏ محسوسند،اما از دیگر سو از مرزهای‏ حسی معین فراتر رفته و قدم در سرزمین«مرجع حجیت»خویش‏ می‏گذارند.شاید مراد یاسپرس‏ ( srepsaY )آنگاه که اصرار می‏ورزد شعر در رمزی بودن خویش«جهانی فرازین‏ را برای ما می‏گشاید،چیزی مانند همین نظریه باشد،چون شعر هر آنچه‏ را که امکان ادراک و فهم آن باشد برایمان مجسم می‏سازد».(10)

رمز شعری را در نهایت می‏توان‏ چنین بیان کرد که:

یگانگی یک لحظه ناب و مستقل‏ تاریخی با زمانی میراست که‏ گسستگی و جدایی در ذات آن است و به سبب همین ویژگی مبنایی است که‏ بر گونه‏ای عالی زیباشناسی ترکیب‏ یافته است که تمامی تار و پودش در نوسان و پیچش بین امور گذاری ناپایدار و نیروهای ماندگار و پایدار است.از یک‏ سوپا در مظاهر محسوس و متغیر حیات مادی دارد که مقصود و مؤید صور خیال شعری است و از دیگر سو سر در ذوات پوشیده و پنهان جهان که‏ بر حول یک مرکز ثابت و یگانه می‏چرخند.رمز شعری بافته یا ترکیبی‏ زیباست که بین متغیر و ثابت جمع‏ می‏کند.صیرورتی در حس که رمز از آن‏ تحت عنوان«بارآوری و نشاط تخیل»که‏ در صورتها و اشارات مجازی،خود را می‏نمایاند،تعبیر می‏کند و کینونت‏ اشیاء که رمز با تعمق و غور در لب لباب‏ و ذوات اولیه آنها تعبیر می‏سازد و اگر در کشف رموز شعری امری پیچیده‏ و مشتبه گریبانگیرمان شد باید با توجه‏ به زمینه‏های قبلی آن را از ارکان‏ اساسی رمز دانست و از آن رخ‏ برنگرداند.و بر همین مبنا ما نیز مانند یاسپرس می‏توانیم رموز شعری را بر دو گونه کلی تقسیم کنیم:

الف:رموزی که تفسیر پذیرند ( tueD erab elobmyS )

ب:رموزی که جز با حدس‏ نمی‏توان آنها را تفسیر کرد ( erabuahcS elobmyS ).(11)

این تقسیم‏بندی در حقیقت چیزی‏ است که رمز را از نشانه جدا می‏کند، زیرا نشانه معمولا امری تعریف پذیر با معنایی روشن است،حال آنکه رمز عموما امری مشکل و ملتبس است،زیرا معنایش از شمول و نامحدودی خاصی‏ برخوردار است که موجب گستردگی و تعمیق آن می‏شود.آمیختگی متقابل‏ تنوع و استحکام در شعر رمزی ما را به‏ این مسأله رهنمون می‏سازد که رمز از جهتی«در ذات خویش امری است‏ محدود و دربرگیرندهء علامتی که عموما نوعی مطابقه است و از جهت دیگر امری است گریزان و نامحدود که چون‏ مخاطب بخواهد آن را به روشنی بیان‏ کند،رازی در آن می‏یابد که از تفسیر و تبیین عقلی فراتر است».(12)

اموری که بر طبیعت پایدار و در هم‏ آمیخته رمز شعری ارجاع داده می‏شود -طبق گفته کارلایل-در یک لحظه، هم پوشیده می‏نماید و هم پیدا،رمز شعری تمامی اموری را که بر گردش‏ تنیده و قابل تفسیر و توضیح عقلانی‏ نیست در خویش پنهان می‏کند،زیرا مبنای رمز شعری بر یک تناظر متقابل‏ پی‏ریزی شده که فلاسفه نام آن را بدیهی و ذاتی خارج از قلمرو عقل‏ خوانده‏اند.(13)

نظریهء کارلایل را می‏توان چنین باز نمود که رمز پوشاننده اموری است که‏ در نظر ما-ظاهرا-پیدا و عیان است و تناظری که بین رمز و مرموز هست،در واقع،حد واسطی است بین پوشندگی‏ دلالتهای رمزی و عیان سازی ایشان، زیرا رمز پیوسته پیرامون و نهاد خویش‏ را توسط مشابهات اولیه بین رمز و مرموز که عقلانی نیز نیستند می‏پوشد.تماثل و تشابهی که برای‏ بازگشایی‏اشان نه تنها نمی‏توان به‏ فارقه‏های کیفی دقیق توسل جست‏ بلکه توسط نظایر آن تمثیلات در نوشته‏های دقیق منطقی نیز نمی‏توان‏ آن را گشود.بلکه این تماثل نوعی امور حدسی و وجدانی‏اند که به منزله خود تعابیر رمزی را گونه‏ای حجاب برای‏ رسیدن به مقصود می‏سازند.چون شأن‏ تعابیر رمزی آن است که جایگزین‏ آگاهی مستقیم ما از اشیاء شوند که این‏ خود نوعی انحراف از شیوه عمومی و راه مرسوم ماست که پیوسته از آن‏ طریق به درک و فهم اشیا می‏رسیم و این تناظر اولیه-رمز و مرموز-که فراتر از تحلیل عقلی و آکنده از اشارات و لغات مجازی است،کاشف رمز و اموری‏ است که اشیا به آن اسناد داده‏ می‏شود.به طور خلاصه باید بگوییم که‏ رمز شعری ساختمانی است که در آن‏ حس و تخیل و امور پوشیده هستی در هم می‏آمیزند و چون مبنایی‏ زیباشناختی دارد،از جهت ترکیب و دلالت،طبیعتش بر سیر جدالی- دیالکتیکی-استوار است.

از آنچه گفته شد روشن می‏شود که‏ ماهیت اساسی رمز شعری بر جمع‏ متقابلات دیالکتیکی استوار است که‏ پرده بردار از احوال پراکنده انسانی در صورتهای حسی و تجربیات عینی از یک سو و دلالتهای انتزاعی کلی از دیگر سوست.و حد واسط بین عالم‏ مثالی است که در صور خیال و تجارب‏ مادی تحقق می‏یابد.مرز متناهی با نامتناهی،محدود با نامحدود و انکشاف و احتجاب است.واسطه‏ای‏ است بین امور گذرا و متحول با عالم‏ کلی و ثابت،تحلیل روان شناسانه رمز نیز به همان نتیجه‏ای می‏رسد که‏ معتقدان به پوشیدگی رمز اظهار می‏کنند و آن این است که تقابل، ماهیت رمز است.در نظر کارل گوستاو یونگ( gnuY.G.C )رمز از بدو پیدایش ذاتی مرکب دارد.بر اساس‏ تعریف او رمز امری است که هم معقول‏ است و هم نامعقول،به این معنا که رمز از جهتی قابل تفسیر عقلانی است و از جهت دیگر امری است فراتر از قلمرو عقل.

ما در پرتو تحلیل یونگ،شاید بتوانیم‏ خاصیت دیالکتیکی رمز را روشن کنیم.

برای این تفسیر دو مسأله را باید مد نظر قرار دهیم:نخست اینکه رمز در هر حال قابل تفسیر کامل توسط ابراز عقل‏ نیست.

و سپس باید بین دو گونه رمز تفاوت‏ بگذاریم؛رموز تقلیدی به ارث مانده از قدما و رموز دیگری که تازه و شکوفایند و جز ذوقهای بیدار قادر به ایجاد آن‏ نیستند.رموزی که شاید فرد در صورت‏ تحول خویش روزی اوج و شکوه آن را دریابد.بر این مبنا رمز از والاترین‏ سرچشمه‏های عقل می‏جوشد و دربرگیرنده کاوشهای عمیق عقلانی‏ است و به همین جهت رمز فقط امری‏ یک جانبه نیست که کارش بر آوردن‏ وظایف متعالی عقل باشد بلکه رمز خود منبعی است همسان عقل در جوشش و پرورش عواطف ذاتی انسان.

چون ایجاد یگانگی خلل ناپذیر بین‏ نیروهای متضاد آدمی،ویژگی بنیادین‏ رمز شعری است،ما برداشت خود را از ویژگی دیگر رمز بیان می‏کنیم.این‏ برداشت متکی به این است که رمز خود دربرگیرنده موضوع مرموز نیز هست.

ذهن انسانی این مسأله آشکار را از آغاز در می‏یابد که رمز حاوی قصد و مطلوبی‏ است حال آنکه گاه رمز در قلمرو ناخودآگاه-فردی یا قومی-پیدا می‏شود.

این مسأله«قلمرو رمز مشروط» نامیده می‏شود که به ذهن یک واضع‏ وابسته است و نتیجه آن این است که‏ ذهن رمز پرداز به ما می‏فهماند که‏ ویژگیهای عامی که مشترک بین‏ اسطوره و شعر و دین است،در ترکیبهای رمزی موجود است.از جمله‏ این ویژگیها انبوهی معانی،آمیختگی و حذف،تعبیر از معانی و افکار انتزاعی و مجرد توسط صور حسی و کلمات‏ مجازی است.اما جایگاهی دیگر نیز وجود دارد که رمز از آن می‏جوشد و آن‏ شعور و ادراکی است که بر اساس‏ مواضعه و قصد نیست.در اینجا رمز امری ناخودآگاه است،به گونه‏ای که‏ خود رمزگرا نمی‏داند که رمز می‏گوید و در واقع این،خط تمایز بین رمز در جوشش آگاه ذهنی و فوران آن در ضمیر ناخودآگاه است،تمایزی که در نهایت آگاهی و ناآگاهی نسبت به امور مرموز را به ارمغان می‏آورد و به عبارتی‏ دیگر این خط،تمایزی است بین‏ «آگاهی صرف»و«آگاهی به آگاهی».

بنابراین تحلیل،ما می‏توانیم رموزی‏ که برخاسته از فرهنگهای اسطوره‏ای‏ پیشین است به ناخودآگاه ذهنی ارجاع‏ دهیم،چون انسان متکامل گذشته که‏ جایگاه بالیدگی فرهنگ است،سخنش‏ رمز آلود است بی‏آنکه قصد و ادراکی از رمز و ارزشهای آن داشته باشد و همین‏ مسأله حد فاصل رمزهای اسطوره‏ای از رمزهای دینی و شعری است.چون در رمز شعری و رمز دینی-که منظور رمز در دینهای پیچیده و کمال یافته است‏ نه ادیان بسیط و ابتدایی-عموما ذهن‏ کاوشگر در تحلیل رمز خطا نمی‏کند و از خلال رمز پی به مرموز می‏برد.

رمز در نهایت گوشه‏ای پویا و زنده از جهان انسانی است که در معنا و دلالت‏ یگانه است.زیرا فقط انسان بود که در هستی توانست به تعبیر کاسیر حیوان‏ رمز پرداز گردد و از صورتهای جدید رمز که خیال و ادراک می‏آفریند،پرده‏ بردارد و توسط این رمزپردازی پرشکوه‏ کلمه و فرهنگ را بیافریند و گشاینده‏ 4 L بابی‏نو و اصیل انسانی در تاریکیهای‏ مطلق وجود باشد.

از آنچه گفته شد روشن می‏شود «ملکوت و تعالی»پیوسته از طریق‏ اسطوره و وحی و هنر به زبان رمز با ما سخن می‏گوید و اگر ما بتوانیم پرده از راز رمزهای شعری-که خود مجموعه‏ای از کلمات رمزی است- برگیریم،درمی‏یابیم تنها کلامی که‏ ترجمان آن تعالی است فقط رمز شعری‏ است،چه ما تعالی را به معنای مطلق‏ وجود بفهمیم یا آنچه که با آن موجودات‏ هستی،کسوت وجود بر خود می‏پوشند.

رمز شعری به سرچشمه نخستین‏ کلام در شکل اسطوره‏ای آن که آکنده‏ از مجاز است و نیز نام گذاری موجودات‏ در ذاتشان و بر آنچه می‏تنند،باز می‏گردد.رمز شعری پیوستگی دائم‏ ملکوت و تعالی در سرشت دوگانه الهی‏ -آدمی،انسان است-در جدایی و همبستگی‏اش-به گونه‏ای که زیباترین‏ نمودهای این ظهور را در آفرینشهای‏ تازه و شگرف رموز ادب صوفیه می‏بینیم.

منابع:

1-ارسطو،«کتاب الشعر»،تحقیق و دراسه‏د. شکری محمدیار،ص 30.

2- T.S egdreloC , a noitceles fo sih smeoP dna ssorp , yb neelhtak eniaR , ehT niugnep steop , buptsriF 7591, .P 522.

3- dibI , .P 722.

4- limE siuogeL , A trohS yrotsih fo hsilgne erutaretil nart , yb nosyoB.F.V dna nosluoC.J , drofxO ytisrevinu , sserP tsriF bup 4891, .P 772.

5-ر.ک.مارتین هایدگر،«فی الفلسفه و الشعر».

6-«الترکیب اللقوی للادب»،ص 150.

7- hturT htyM dna .P.lobmyS 031/ 231.

8-ایرون جنگز،«الفن و الحیاة»،ترجمه احمد حمدی محمود ط.مؤسسه المصریه للتالیف و الترجمه ص 280/279.

9- eht tiripS fo egaugnal ni -azilivic noit , .P 932.

10- ehT yhposolihp fo srepsaJ.K , .P 117.

11- ehT yhposolihp fo srepsaJ.k , .P 801.

12- milliW kruoY lladnit , eht ytaretiL lobmys , aibmuloC ytisrevinu sserp weN kruoY 5591, .P 11.

13- dibI , .P 21-

14- lacigolohcysP sepyt , .P 706.

\*ترجمهء بخشی از کتاب«الرمز الشعری‏ عند الصوفیه»اثر دکتر عاطف جودة النصر،طبع‏ اول،دار الاندلس بیروت 1978.